رساله سید خواجه سبزواری

9725/2

یا فتاح

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

کیفیت سلسله انساب جد پدری و جد مادری میر ضیاء الدین
حسین خان بهادر بن میر بهاء الدین حسین خان بهادر عروج
تخلص بن میر نور الدین حسین خان مخاطب به میر ضیاء الدین
حسین خان ثانی رنگین تخلص بن میر ضیاء الدین حسین
خان کلان بن قاضی سید مسعود خان بن سید محمد خواجه
سبزواری بن سید صدور بن سید یوسف ضیاء الدین
رحمة الله علیه چنانچه سید یوسف ضیاء الدین در عهد
شاه جهان بادشاه به جمعیت پانزده هزار سوار و به
خدمت جنز به مامور بود من بعد سید صدور پسر ایشان
نیز بهمین جمعیت و خدمت سرافراز بود بعد انتقال
سید خواجه سبزواری بموجب فرمان دستخطی
و مهری عالمگیر پادشاه به منصب قضا ممتاز باقی کیفیت
قاضی سید مسعود خان دعزه و قدس سره در اوراق

آینده نوشته شد پوشیده نماند که جناب مولوی محمد
فخر الدین قدس سره خلف امجد حضرت شاه نظام الدین
جد مادری والده میر بهاؤ الدین حسین خان مرحوم عروج
تخلص والد میر ضیاؤ الدین حسین خان بهادر محرر این
سطور است مدتے است که معموره دهلی زیر سایهٔ اقامت
اوست شهره مشیختش عالمگیر است و مستفیض
ارادتش سلطان و وزیر ذاتش در جامعیت کمالات
ظاهر و باطن مغتنم الوقت احدی باین جامعیت
علم و عمل و ظاهر و باطن و اشتهار و انتشار برنخاسته
و نوعی که شهره مشیخت و جذب قلوب در حضرت
مولوی معاینه شده از احدے استماع نیافته
آستانش سجده گاه سلاطین و امرای عظام و ابر
دانش محراب عبادت اولیائے کرام نظرات عنایات
حضرت شیخ الاسلام قدس سره در حق او آنقدر
متواتر بودند که از حد عاشقیه و معشوقیه درگذشت
وجواذب مرشدانه درباره او آنچنان
متکاثر بودند که گوئی آفتابی خطوط شعاعی فروهشته
بحکم ذکر المحبوب محبوب درین مقام پاره از احوال
عرفان مآل حضرت شیخ الاسلام والمسلمین نظام الحق

والحقیقة والدنیا والدین قدس سره نوشته میشود سلطان
المشایخ اصفیا است و ثانی نظام الدین اولیا از ابتدای
ظهور اسلام درین ملک دکن هیچ شیخی باین جلالت
شان و سمو مکان و نباهت قدر و صدارت صدر و علو
منزلت و سمو فطرت و عبور مقامات ولایت و عروج
معارج کرامت و تشرف بقرب الٰهی و تفوق بکمال آگاهی
و وفور علم و فضایل و جمیع محاسن و فواضل و اشتمال
مکارم اخلاق و احتوائی مراسم و اشفاق و اعتلای
صیت مشیخت و انتمای نفس فضیلت سر نکشیده در مراتب
کمال یگانه در مقامات تکمیل منفرد و اعصار علم را
با عمل جمع نموده و جذب را با سلوک یکجا فرموده زبان
عالمیان از شرح اوصافش معترف قصور و لسان اقلام
از تحریر مناقب او مقر فتور نسب والایش بوساطت حضرت
شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی قدس
سره به صدیق اکبر رضی الله عنه منتهی میشود وطن
شریف قصبه نگراؤن از مضافات لکهنو که از بلاد عظیمه
خطهٔ پاک پورب است در حدود سنه احدی و
سبعین و الف درین عالم خرامیده در عمر یازده سالگی
از وطن مهاجرت گزیده به دار الخلافه دهلی و این جا

تحصیل علوم عقلی و نقلی کمر همت بر بسته در اندک مدتی
بهمین مواهب عنایات الهیه فراغ حاصل نموده سرآمد
علمای معقول و منقول گشت چون آثار عنایات ازلیه
در آن منظور نظر کبریا نمایان بود قاید توفیق آن
جناب را بخدمت سراسر مکرمت حضرت قدوة الاولیا
الله حضرت شاه کلیم الله چشتی دهلوی
پیرایهٔ تحریر میشود رسانید و بشرف بیعت
آن زبدة المکملین مشرف گردانید از آنجا که
جناب حضرت شیخ صاحب عزم بلند و مالک همت
ارجمند بودند قدم سعی در راه سلوک محکم گذاشته
مشمراً عن ساعد الجد الجهد مشغول به تصفیه باطن
شدند در ایامی که حضرت شاه کلیم الله آنجناب
را بذکر جهر ارشاد فرمودند در عین شدت سرمای
شاهجهان آباد که از طبقهٔ زمهریر باج میگرد در
رنگ دریای جمن نشسته مشغول بذکر می شدند و
از صدمات ضربات قویه که در آن ذکر تعبیه کرده
اند تا سینه غرق رنگ می گشتند قوت سامعی را
ملاحظه باید کرد که از نیم شب تا دم صبح علی التواتر
والاتصال بلا تفاوت والانفصال دو پاس کامل

جهر می فرمودند از مقولات شریف است که فائده
که در ذکر جهر یافتم در هیچ چیز نیافتم اگر نماز
بگذاردم کمتر از هزار رکعت میخواندم و چون ختم
قرآن سه ختم در شبانه روزی
نمیکردم و هرگاه توقف باسماء الله مینمودم کمتر
از لک بارنمی خواندم اما فائده که در ذکر جهر یافتم
در هیچ عبادت نیافتم بعد از تمام مراتب کمال و تکمیل
بعنایت خلعت فاخرهٔ خلافت جامهٔ زیب شده
رخصت بلاد دکن یافتند و از دهلی برآمده به سبب
هجوم مریدان و معتقدان که در هر قصبه و قریه از
بلاد دکن اژدحام می نمودند در مدت ممتد وارد
اورنگ آباد شده رحل اقامت افگندند و این بلدهٔ
طیبه را بنزول موکب اجلال رشک بیت الشرف
آفتاب ساختند و تا آخر عمر گرامی در همین بلده مسند
آرای ارشاد و تلقین بوده عالم عالم را از فیوض ظاهریه
و باطنیه بهره ها بخشیدند هر روز جمعه بعد نماز مجلس
سماع منعقد میگشت که مهبط انوار ازلی می بود -
ارباب حاجات اضعاف مرادات خود در آن
وقت خاص که از سر تا پا مورد اجابت دعوات

بود عرض میکردند و هر یکی به مطلب خود فایز می شدند
در   مبارک قحط باران بمرتبه افتاد
که مور و ملخ و حیوان و انسان مشرف به هلاک گشتند
عزیزی از باریابان حضور استفسار نمود فرمودند روز
سماع التماس نماید آنعزیز در حالت سماع و وجد
مصروف داشت و از اثر توجه گرامی در عین مجلس نزول
باران رحمت و سیرابی گشت زار روداد و آن عزیز
مسرور شده بمراد خود که مراد عالمی بود رسید در ایامی
که آنجناب در شولاپور قلعه ایست از مضافات دکن
بودند جوکی زنی که پیشوای پالصد جوکی بود فرود آمده
قاعده او بود که تمام روز بر گهواره می خسپید چون در حسن
و جمال یکتای آفاق بود سعید بیگ نامی از مریدان
آنجناب بتقریب تماشا آنجا رفت و نقد هوش و
حواس در راه او باخت و مدتی گذشت که باین شوریده
حالی از ادراک خدمت حضرت شیخ محروم ماند.
روزی بجناب   جات حاجتمندان
بود آمد فرمودند شما را چه شده است که باین حالت
رسیده اید و از ملاقات باهم دست کشیده اید اگر
درد دل داشته باشید چرا با ما نمی گویید شاید از

شفاخانه فضل ایزدی بدبیری بظهور رسد سعید
بیگ صورت ماجرا مفصل بعرض رسانید و بعضی
یاران حاضرباش را بر آن آورد که چون حضرت
برای سیر برآیند بنوعی و تقریبی بر سر آن جوگیه
باید آورد که از برکات نظر هدایت اثر در طریقه اسلام
آمده به مواصلت من گراید اتفاقاً آنجناب بعد دو
سه روز به سیر برخاستند یاران باتفاق مصلحت
آنجناب را بر سر آن جوگیه رسانیدند و آنحضرت
در آن مجمع کثیر که بسیاری از هنود معتقد جمع شده
بودند آمده نشستند در همین اثنا شخصی چند گلهای
گلاب حاضر ساخت فرمودند بحضار تقسیم نمایند هر یکی
گرفت چون نوبت آن زن که رسید باحتمال سحر
و افسون ابا کرد آنجناب نگاهی باد کرده روانه
شدند و بیرون آن مجمع آمده به سعید بیگ
مراد علی الصباح نزد معشوقه
خود برو که فضل الهی کار خود تمام کرد صبح آن جوگیه
کوچیده بسته کرد نزول نمود سعید بیگ بی اختیار
گریان بآنجا رفت که باری دو چار شد پرده ننگ
و عار را دریده از مکان خود برجست دوست

سعید بیگ گرفت و درخواست کرد که مرا بحضور شیخ
برد سعید بیگ اورا به بارگاه عالی آورد و به تلقین کلمه
اسلام مشرف شده هر از ضلالت کفر بیرون کشید و
فوراً در همان مجلس عقد نکاح به سعید بیگ بست و
عاشق بوصال معشوق کامیاب گشت پانصد جوگی که همراه
او بودند باستماع این خبر مسلح و مستعد شده به جنگ
آنحضرت پیش آمدند مریدان حضور هم بعزم مقابله خود
را به سلاح آراسته بودند که آنحضرت همه را یک سو
کرده خود تن تنها بیرون دروازه مسکن خود آمده نشستند
همین که این جماعهٔ کفار مقابل شدند
منظر غریب دو صد کس که مقدمة الجیش و مورد نگاه
مبارک بودند بیهوش افتادند و بعد افاقه به شرف
اسلام مشرف شدند آن روز روز عظمی بود که مریدان
حضور جان در قالب از خوف این هنگامهٔ هوش ربا
نداشتند و بقیه هیف نگاه بعزم کشتن سعید بیگ
قابو یافتند اما حفظ و حمایت آنجناب اورا از شر کید
این اعادی مامون و مصئون داشت روزے عرس
یکے از اولیاء بود و ذاکران در مجلس معلے حاضر و
بخواندن اشعار عربی مامور بودند عزیزی از اهل علم

وارد شد و در شوی از ان اشعار عربیه دخلی نموده به
آنجناب به مباحثهٔ علمی پیش آمد چنانچه دو سه درجه
جواب طے فرموده چون دیدند بر سر کجی است و
الزام دادن مهمان بعید از اخلاق کریمه خود یافتند
لهذا یاد فرمودند که حالا وقت سماع و هنگام استفاضه
و انتفاع است نه وقت مباحثه و امتناع باین حسن
کلام سررشتهٔ جدال پیمائی اورا قطع نموده سماع
شدند درین اثنا نام وی ازو استفسار فرمودند گفت
عبد الغنی فرمودند با فقراء او در
جواب گفت عبد الله گفتند خوب همین اسم خواهد بود
بعدهٔ آن عزیز بعد دو ز بار بحضور آمد آن جناب به
مقتضائے اخلاق کریمه زبان باعتذار کشاده
فرمودند آن وقت مجلس سماع گرم بود اشتغال با مور
زاید از موجبات ترک ادب بود حالا آن شبهه
را نقل کنند تا بقدر فهم خود جوابے گفته آید عرض کرد
که من همان وقت از جواب عالی تشفی یافتم اکنون
برائے استعفاء تقصیر آمده ام آنجناب متبسمانه گفتند
آن روز نام خود چه گفته بودند گفت عبد الله فرمودند
اگر از من بے پرسید نام شما نه عبد الغنی و نه عبد الله

نام شما فلان است و در ان محله می باشند و فلان خانه

آید آن عزیز باستماع حالات ماضیه به شگفت درآمد و

۱ بی اختیار سر به سجود شد و اعتقادی بهم رساند که شرح

آن نتوان داد هنگامی که نواب آصف جاه با فوج

قلیلی شکسته حالی که هنوز از گریز اگر بر هندوستان

بود به مبارزت مبارز خان که با فوج

کثیر و لشکر عظیم آمده بر مقام شکر کهیره که از پرگنات

صوبهٔ برار بالاگهاٹ است تلاقی فئتین رو نمود آن

جناب از لشکر آصف جاه بودند نواب بجناب فیض مآب

آمده مراتب الحاح و زاری در باب توجهی برائے فتح

۱ خود طی نمود از زبان الهام بیان بر آمد او سبحانه قادر

است که ترا فتح و فیروزی کرامت فرماید نواب

عرض کرد که باین فوج قلیل مقابله چنین افواج عظیمه

نمودن و باز منتظر فتح بودن هیچ وجه قرین عقل نیست

هر چند فتح داد آلهی است اما علامتی می خواهم که تسلی

دل شود اندک تامل فرموده گفتند که پس فردا روز

پنجشنبه بر خیمه های سرکار شما پنجه صندل نمود خواهد شد

همین علامت فتح شما است چنانچه روز موعود هیچ خیمه

صغیر و کبیر از سرکار نواب باقی نبود که مزین به نقش

پنجه صندل نشد سبحان الله قوت تصرف شیخ ازین

جا ملاحظه باید کرد مکارم اخلاق آن نایب صاحب

خلق عظیم به مرتبهٔ بود که با وضیع شریف و غریب و

نجیف بسان آفتاب یکسان می تافت و هر که از صغیر

و کبیر و غنی و فقیر می آمد به تعظیم تامت

مباهات می آراست ـ نظام الملک بآن ریاست

دکن در نظر خادمان حضور حکم یک بشری کسائر الناس

میداشت روزی یکی از محتاجان بخدمت سید اسد الله

نامی که مریدان حضور بود آمده اظهار کرد که دختری ناکتخدا

دارم برای شادی تزویج او چیزی از نواب باید

دهانید گفتند چون نواب بیاید تو هم بیاد یاد دهی

کن از انجا که نواب را سرارادت برین آستان

فیض نشان دایم السجود بود و متواتر و متکاثر ما جرا

از سعادت حضور مستعد میگشت بعد عرصهٔ قلیلی نواب

آمد آن شخص نیز آمده به سید اسد الله مرحوم یاد دهی

کرد سید نواب را بیان ماجره کرد سفارش نمود نواب

پنجر و پیه با دهانید آن شخص گفت مقصود از سفارش

صاحب پنجر و پیه نبود که این قدر از هر جا میسر می شد

سید بآواز بلند گفت بس کن از حرص

نواب این کلمه را شنیده به تبسم نمود و به جناب حضرت
شیخ عرض کرد که من برای شنیدن این کلمه از سید
دیده و دانسته پنجروپیه دهانیدم والا مقصود من
دادن پانصد روپیه بود چنانچه پانصد روپیه بآن محتاج
دهانید معمول شریف بود که مهر آن جناب بر دروازهٔ
حجره مبارک آویزان می ماند هرکس که می آمد بی آن که
ظاهر کند سفارش موافق مطلب خود نوشته می برد و به
این عموم سفارش وکثرت صدور رقعات هیچ رقعه
سفارش خالی نه رفته روزی شخصی تمسک پنجاه هزار روپیه
بهمان مهر نوشته برود پیش آصف جاه رجوع کرد
نواب گفت این تمسک را نزد من بگذار تا من به جناب
رفته دریافت کنم وتمسک را در جیب فرو گذاشت
بعد آمدن حضور تمسک از نظر مبارک گذرانید فرمودند
هرچند من نه گرفته ام اما مهر من خود گرفته است
نواب بعد رخصت باشد ضیافت او پرداخت ومبلغ
خطیری یا دد هانیده تمسک را پاره ساخت عمر شریف
احدی وسبعین بود در روز شنبه وقت صحوهٔ کبری
یازدهم ذیقعده وار بعین و
مایه والف عالم فانی را به صورت هم گذاشته به توحید

الٰهی مشرف گشتند چون این خبر بارکات رسید
یکی از اولیای آن حدود سری به گریبان تاسف
فرو برود در همین حال بی خبری استیلا یافت دید
که بزرگی می فرماید نظام الدین ولی بود چون به هوش
آمد وعدد نمود تاریخ سالم برآمد و میر مهربان فقرهٔ
سلطان المشایخ بود تاریخ یافت آن جناب را پنج
پسر وهفت دختر بود همین پور آن جناب شاه
عماد الدین که صبیهٔ خواجه کامگار خان در حباله عقد ایشان
بود که از ایشان یک پسر بوجود آمد چون صاحب نام
دد یمن مرشد الکاملین مولوی محمد فخر الدین عرف
فخر صاحب که ایشان را هم یک فرزند متولد شد مسمی
به غلام قطب الدین قدس سرهٔ عرف پیارے خان صاحب
وایشان را نیز یک فرزند غلام نصیر الدین کالے میان
صاحب که یادگار دودمان نظامیه و افتخار خاندان
فقر یه است بظهور رسید او سبحانه تعالی
بر مفارق صغار و کبار مستظل دارد سیومین
شاه کلیم الله که لاولد بودند چهارمین محمد معین الدین
خان که در استعداد علی محیط معقول ومنقول و به خطاب
خانی و جاگیر ممتاز بود به مرض فالج ازین عالم رحلت

کرد و زیر دیوار مقبرهٔ والد ماجد خود پهلوی مرزا
متبرک حضرت قاضی کریم الدین خان قدس سرهٔ مدفون
گردید پنجم غلام بهاؤ الدین که در عین شباب درگذشت
اما هفت دختر اولین منسوب به شجاعت خان بهادر شهید
که در زمان نواب آصف جاه به نظامت صوبهٔ برار می
پرداخت و از بطن این جبیه سه پسر و چهار دختر بوجود
آمدند محمد اشرف خان و محمد اعظم خان دختر کلان و
خورد و هر دو یکی بعد فوت دیگری به شیخ مجیب الله
مخاطب به سرافراز الدوله منسوب شد و دختر میانگی
با حسن الدین منور از نبا بر شیخ نظام دکنی منسوب
گردید و چهارمین ناکتخدا و دختر دومین آنحضرت
منسوب به قاضی کریم الدین خان جد مادری میر بهاؤ الدین
حسین خان مرحوم والد میر ضیاؤ الدین حسین خان
بهادر محرر این سطور و از بطن این عفیفه سه جبیه
تولد شدند کلانی منسوب محمد اشرف خان پسر کلان
شجاعت خان بهادر مذکور و میانگی به نور الدین حسین
خان مخاطب به میر ضیاؤ الدین حسین خان ثانی و والد
ماجد میر بهاؤ الدین حسین خان مرحوم
برادرزاده قاضی کریم الدین محمود خان قدس سرهٔ منسوب

بودند و دختر سومین آنحضرت منسوب به قاضی شریف الدین
محمد خان شرافت تخلص والدهٔ میر مهربان و از بطن
این مستوره سه پسر بوجود آمدند میر عبد القادر و میر
غلام قادر و میر غلام محی الدین و سه دختر نیز متولد
شدند و صبیهٔ چهارم آن حضرت منسوب به شیخ حسام الدین
برادرزادهٔ آن حضرت و از ایشان فرزندی بوجود
نیامد پنجمین منسوب به میر شمس الدین عرف میر صاحب
بن شاه مسیب الله ازین عفیفه هم تولدی بظهور نرسید
ششم منسوب به میر زین الدین علی نبیرهٔ سید قابل خان
برادر عینی میر تراب علی المخاطب به سید قابل خان بهادر
غالب جنگ و ازین عفیفه یک دختر متولد شد و به میر
محمد امین از عشایر دیانت خان مرحوم منسوب گردید
هفتم منسوب به شیخ احمد چشتی نبیرهٔ شیخ یحیی مدنی
قدس سرهٔ آنحضرت اند و ایشان را نیز
فرزندی بوجود نیامد تفصیل نواسه هائی آنحضرت
محمد اشرف خان بن شجاعت خان مرحوم را از بطن
صبیهٔ کلان حضرت قاضی کریم الدین محمد خان قدس سرهٔ
دو فرزند تولد شدند شجاعت علی خان و غلام علی
خان در عین شباب هر دو رحلت کردند و از غلام علی خان

یک پسر و غلام حیدر خان و او هم در شباب فوت شد
و میر ضیاء الدین حسین خان ثانی را از بطن صبیهٔ میانکی
حضرت موصوف و مغفور سه فرزند متولد شدند میر
بهاء الدین حسین خان و میر تقاء الدین حسین خان و میر
ثناء الدین حسین خان والد عم و محرر این سطور در سه
برحمت ایزدی واصل شدند و از صبیهٔ کوچکی که به محمد
امان الله خان منسوب بود دو پسر بوجود آمدند محمد
قمر الدین و محمد شمس الدین و هر دو انتقال کردند و
محبوب الله خان را از بطن صبیهٔ کلان شجاعت خان
مرحوم فرزندی متولد نشد از بطن صبیهٔ خورد یک
پسر تولد شد و چند ماه درگذشت و احسن الدین
منور خان را از بطن دختر میانکی شجاعت خان مرحوم
دو پسر منور صاحب و انور صاحب و یک
تولد شد و میر محمد امین را از دختر میر زین الدین
علی خان سه پسر و یک دختر بوجود آمد میر محمد
فاضل و میر کامل و میر محمد کاظم و محمد معظم خان را یک
پسر نور الله خان عرف گهسیٹا میان و دو دختر بر
سه الخبیب بوجود آمدند و دختر کلان منسوب
به مولوی غلام قطب الدین صاحب عرف پیارے جان صاحب

بن حضرت فقیر صاحب قدس سره و دختر خورد منسوب
به میر محمد فاضل بن میر محمد امین مذکور و میر بهاء الدین
حسین خان را از بطن صبیهٔ شیخ عبد القادر انعام دار
شاه پور پنج پسر و دو دختر پسر کلان میر ضیاء الدین
حسین خان بهادر یعنی محرر این سطور است و محرر سطور
را از بطن صبیهٔ شیخ بدر الدین مشایخ کلیانی دو فرزند
میر غازی الدین حسین و میر سیادت علی و سه دختر
از آن جمله کلان منسوب بحفیظ الدین حسین پسر نور المعلی
همشیره زاده سید نور الاصفیا که از مشایخ کبار دکن
است در شباب فوت شد و دو صغر سن و میر ضیاء الدین
حسین خان پسر دوم صبیهٔ منشی محمد فیض الله
یک پسر و یک دختر و میر عطاء الدین حسین خان پسر
سیوم در عین شباب فوت شد و میر علاء الدین حسین
پسر چهارم که از صبیهٔ سید نور الدین المعلی مذکور منسوب
است و پنجم میر امام الدین حسین خان هر دو لا ولد اند
و میر تقاء الدین حسین خان مرحوم را یک پسر باسم
احمد حسین و یک دختر و از و یک پسر فداء الدین حسین نام
یادگار است و میر ثناء الدین حسین خان مرحوم ناکتخدا
انتقال کردند و محمد نور الله خان عرف گهسیٹا میان را

از بطن صبیهٔ سیف الدوله دو فرزند و دو دختر از ان جمله
بادشاه صاحب نام فرزند خورد و دختر کلان فوت شدند
و قطبی صاحب فرزند کلان و دختر خورد با یک پسر محمد وزیر خان
و یک دختر موجود قطبی صاحب و بادشاه صاحب نیز
صاحب اولاد اند - آمدم بر مطلب اصلی جناب حضرت
مولوی محمد فخر الدین قدس سرهٗ تولد شریفش بست
پنجم ربیع الثانی روز دوشنبه سنه احدی عشر و ماته
الف رو داده میر مهربان فقرهٔ مد ظلهٗ العالی تاریخ یافته
بعد وصول سن شعور کر همت بر بسته بخدمت حبیب الله
خان و مولوی محمد جان و دیگر اساتذه دقت تحصیل
علوم فرمود و در اندک فرصت محیط معقول و منقول
سن طفولیت ببرکات انفاس طیبهٔ حضرت شیخ انوار
ولایت آثار کرامت از جبین مبین او لامع و ساطع
بود و تورّع و اتقا و کرم و سخا و صدق و صفا و عزلت
و انزوا و قیام لیل و شغل و مراقبه از عادات طفولیت
اوست گاهی دو جامه در ملک خود نداشت همین که یکی
آمد دیگری بکسی بخشید و غیر از یک گلیم سیاه بستر و
بالین نمی گذاشت حال آنکه او سبحانهٗ اورا با نواع
نعم ممتاز آفاق گردانید در سن یازده سالگی بعنایت

خلعت فاخره خلافت و اجازت از جناب شیخ قامت
قابلیت آراست و بعد رحلت حضرت شیخ بر سجادهٔ
ارشاد و تلقین نشسته دست هدایت به طالبان الٰهی میداد
و سبحانهٗ تعالی شانهٗ علم را با عمل و ظاهر را با باطن در وے
توام آفرید و در سنه اثنین و ستین و مائهٔ الف عازم
بلاد هند گردید و در دار الخلافه دهلی متصل مدرسه
سکونت انداخت مدتے است که در ان
دیار کوس مشیخت می نوازند و در تمام هندوستان
حلقه ارادت بگوش خود می اندازند شاه عالم بهادر عالی
گهر خلد الله ملکهٗ را بجناب والایش اعتقاد مفرط است
اکثر گاه به آستانه اش مشرف میگردد و والدهٔ ماجده
بادشاه دست بیعت بخدمتش داده نواب عماد الملک
غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ متخلص نظام که مذکور
شد هم بخدمت شریفش بیعت نموده و قصاید غرا به
مدح جناب مرشد خود نظم کرده از ان جمله این رباعی
چشمم از رمد فراق شد رنج گزین ؛ آئینهٔ دل بزنگ هجران آغشته است
ای چرخ اگر علاج من می خواهی ؛ یک ذرهٔ خاکی ز در فخر الدین
و نیز این چند بیت قصیده -
بهار باغ ولایت جناب فخر الدین ؛ که هست مضحک خاک درش ریاض نعیم

نخل خشک گر شعله کار آب کند ؛ دهد به عنصر نارے چو خلق او تعلیم

سعادت است بعهدش نصیب اختر نحس ؛ غلط نموده زحل را بزهره

کند ز دانش او کسب فهم رای صحیح ؛ کند ز مدرکاتش مشق عقل طبع سلیم

ز نخل شعله به بیند جلوه طوبے ؛ ز لطف او چو نسیمی وزد بکوے جحیم

اگر فتد نظر التفات او بسقر ؛ بموج آتش دوزخ کند عمل تسنیم

شیخ علی عرب که یکی از صلحای وقت بود روزی بفکر این
افتاد که قطب این وقت که خواهد بود همان شب میسر و
مامور شد که بملاقات محمد فخر الدین برود که او قطب وقت
خود است علم حدیث را از خدمت حافظ محمد اسعد
مکی که چون او محدثی از دیار عرب به دکن نیامد
سند فرمود در دهلی غیر از درس حدیث به کتابی دیگر
توجه نمی نمود از مریدان آن جناب آن قسم مردمان اند
که از سالها بوضوی عشا نماز فجر ادا میکنند با این همه کمالات
و فضایل در گرم جوشی و خوش خلقی بحدی سرگرم بود که
که و مه و وضیع و شریف در تعظیم او یکسان اند و او بسان
بیک نوع تابان تصانیف عمده بسلک
تحریر کشیده از آن جمله است فخر الحسن در اثبات ارادت
و صحبت حضرت حسن بصری با جناب مرکز دائره ولایت
امیر المومنین علی کرم الله وجهه به عبارت عربی نظام العقاید

در علم اعتقاد به عبارت فارسی گاهی به مقتضاے جامعیت
به یک دو بیت عارفانه بزبان فارسی و ریخته توجه
نمود از آن جمله است ؎

بے جذبه وحدت که کند محو اضافات ؛ جاروب کش خانه با شعله طور است

چون سابق سمت گذارش یافت که پارهٔ از احوال برکات
اشتمال حضرت شاه کلیم الله حسینی قدس سره نوشته
می شود لهذا آنچه معلوم گردید درین جا بقلم می آید از مشاهیر
مشایخ متاخرین است و از اجلهٔ اولیائے تکمیل
محیط معقول و منقول بود و جامع فروع و اصول در
حقایق و معارف دستی بالا داشت و در علو مدارج کرامت
لوای توحید بے افراشت اجدادش یک معمارے
اشتغال می داشتند تعمیر فرمائی کون و مکان او را به
معماری قلوب برگماشت بعد فراغ تحصیل علوم
ارادهٔ حرمین مکرمین زادهما الله شرفا نمود و عمرے
بلاد فیض بنیاد سیرے کرد و بخدمت شیخ
یحیی مدنی قدس سره مشرف بیعت شد بعد اخذ فروان
نعمت مراجعت به هند ساخت و در شاه جهان آباد دیار
از خانم رغبت اقامت انداخت و غیر از درس کتب
حقایق و ترتیب ارباب ارادت نور زید تفسیرے بر

کلام الله بسلک تحریر کشیده امرا و فقرا و آن وقت ،
آستانش را سجده گاه خود می داشتند و به توجهات
باطنه اش هر یکی به مطالب دینی و دنیوی فایز می گشت
بیست و چهارم شهر ربیع الاول سنه ثلاث واربعین
وماية الف بعالم قدس خرامیده و در مکانی سکونت داشت
مدفون گردید از نتایج طبعش مکاتبی چند که از دهلی بنام
حضرت شیخ الاسلام والمسلمین نظام الدنیا والدین قدس
سره ورود نموده یکی از مریدان آن جناب به جمیع آن
پرداخته کتابی ضخیمی ترتیب داده مجلد کرده بود چون
منشور هدایت عالم و دلیل سر منزل تحقیق شده دو
سه مکتوب تبرکاً نوشته می شود -

بسم الله الرحمن الرحیم

عالم عارف محب و محبوب فقرا مولانا نظام الاسلام
والمسلمین متع الطالبین ببقایه از فقیر بحرص و هوا سیر
کلیم شاهجهان آبادی بعد از اسلام معلوم نمایند
ملاطفه لطیف و نامه شریف که از فرط اخلاص و محبت
قلمی شده بود در اسعد اوان رسید مرقوم بود که دل
از دنیا و اهل آن کشیده شود الحمد لله والمنه شکر این
نعمت بگذارم زبان شرح دهد آن که دنیا را ننگ نشناخته

گردان نگشته و آن که گشته ننگ نشناخته شیخ ما قدس سره
این دعا اکثر بر زبان دنیا میگذارانید -
اللهم صغر الدنیا وحقرها فی عیون عبادک وعظم وکبر جمالک
فی عیون عبادک -
هر که از دنیا رست بالله که واصل است: حیث دنیا از خدا غافل شدن
چون غفلت زوت وصلت است آنقدر که منقطع از
غیرت است واصل با دست این اصل کلی است -
فان الوصال عندنا هو الانقطاع عن ما سوی الله
هرچند تجربش کارش این ورق نه جای شرح این است
خوب کردند که -
سفر حجاز موقوف کردند: رفتن از خود چه مبارک سفری است
نیکو بخود نیای اگر سوی خود نظر نکنی: بمملک دل نرسی تا ز خود سفر نکنی
اما خوب معلوم نیست که اوقات گرامی بکدام توزیع معروف
است آیا بزنگ طالب علمان یا درویشان و نه ایشان
بهر حال در ایصال نفع تجلی بزود که گوشمالی آن تود و الا
مانات الی اهلها سخت گیر است والسلام -

بسم الله الرحمن الرحیم

شیخ الاسلامی نظام الحق والحقیقة والدنیا والدین
سلمه الله از فقیر کلیم سلام خوانند مکتوب شما رسید که

مردم در جناب حضرت شما چیزے میگویند که کشته
شدن صواب می نماید لهذا اخفای اسم شما می کنم وگاهی
نام شما عبدالله وگاه فلان سیاح وفلان میکرم و
نام حقیقی می پوشم وجا وخانه ووطن پنها میکنم انتهی مضمون
کلامکم ای برادر ما که باشم وچه باشم که کسی ما را بدنامی
هم یاد کند هر که ما را بد میگوید مستحق زیاده آز آنیم که او
دشنام می دهد ما عفو کردیم شما
هم عفو کنید و در آنچه جناب شما را عیب نرسد وکسر
شان نشود بیان کنید ما را قبول است لیکن پوشیدن
نام اصلا ومطلقاً بمن ندارد بعضے ناهنجاران رو بروی
من می گویند که حضرت شیخ یحیی مدنی قدس سره
حقایق ومعارف نداشت زاهد خشک بود پس من ازین
آزار چه بگویم - بگویم که من مرید فلان سیاح یا فلان
مجذوب یا فلان ارواح هستم این معنی را طریقه
مشایخ بر نمی تابد باقی اختیار بدست شما است ای
برادر چون شیخی مشهور می شود برائے سوختن وآزار
او طایفه توفیق آزار می یابند واین عادت الله جاری
است در زمان مشیخت حضرت سلطان جیو قومی
توفیق آن یافتند که بر سر منبر کفور مریدان سلطان

جیو بدشنام ولعن وطعن یاد می کردند مریدان بخدمت
شیخ نالش کردند که مردم حضرت بر سر منبر دشنام
می دهند ما کشته خواهیم شد فرمودند ما عفو کردیم شما
نیز عفو کنید واین دو بیت برخواندند
هر که ما را رنجه دارد راحتش بسیار باد ∴ هر که ما را یار نبود ایزد او را یار باد
هر بر نهید در راه ما از دشمنی ∴ هر گلے کز باغ عمرش بشگفد بیخار باد
سوختن وساختن کار درویشان است والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

احوال وآمال عارف عالم عاشق ذات شاهد صفات
عمدهٔ اصحاب وجد وجود اسوهٔ ارباب عین وشهود
مولی الموالی مولانا نظام القلوب والاسلام والحقیقة
والایمان والمعرفت والاحسان والدنیا والدین سلمه الله
تعالی از تغیراتے که موجب الزام شریعت وطریقت
وحقیقت باشد مصئون ومحفوظ باد ای برادر این نامه
را دستور العمل خود شناسد و در هر چه حکم رفته احتیاط
نمایند که فروگذاشت را دران مدخل نباشد که موجب
افراط وتفریط نگردد وحد وسط از دست نرود
آن احکام را بدفعات نقل میکنم اولا آنکه مقصود ایصال
خیر است وخیر عبارت است از فنای ما ینتسب الی السالک

ولقا بحق تعالی و قیام السالک جمیع

ما نیتیت الله این معنی باید که مد نظر همیشه باشد و شرح

این را در تن رقعه نمی توانم داد ثانیاً آنکه در ایصال خیر

امری مرعی نگردد که الله نباشد که غول خمار این شراب

دمار از روزگار درویش خواهد برآورد ثالثاً آنکه تغییر لباس

چندان اعتبار ندارد سیما در آخر که هر چه پوشد و خورد

آنرا حظ و نصیب باشد اما این که صوفی را از لباس

فقر ننگ و عار می آید عجب است که شما را ننگ می

آید یا آن کس را که شما پیش او میروید اگر شما را

ننگ می آید عجب فقر مدعی دا اگر او را ننگ می آید چرا

پیش او میروید و ترک صحبت این قسم مردم چرا

نمی کنید رابعاً آنکه اژدحام خلق موجب شکر الهی

است هر قدر هجوم زیاده شود شکر بسیار بجا باید

آورد که هر کس قدر و قیمت خود نیکو میداند که بجه

می ازد رجوع خلایق محض فضل و کرم اوست ازین

تنگ نشوید این دولت همه را میسر نیست خامساً آنکه

چون کسی بیعت نماید نمود بیعت اذن ارشاد ندهید

و برو خود قیاس کنید که آن لفظ از عالم دیگر بود

سادساً آنکه چون قابلیت بکثرت ذکر و مراقبات و

مشغولیها رسانند علم ظاهر هم داشته باشد

آنرا امثال بنویسید والا بگوئید بکار خود مشغول باشد

سابعاً آنکه اگر این قدر دستگاه باشد که جدا با چند

فقر گذران توانید کرد همچنان که مردم بیگانه بگذرانند

همچنان که از اجانب بگذارند و آنچه فتوح رسد با آن

فقرا همراه صرف نمایند و روزی که رسد آن روز

را غنیمت شمارند که در فقر و فاقه تاثیرے عظیم است

فهم من فهم ثامناً آن که مسئله وحدت وجود را شایع

پیش هر آشنا و بیگانه نخواهید بر زبان آورد بلکه

با بعضی مریدان که استعداد فهم داشته باشند برمز

و ایمائی باید گفت اگر فهم ایشان قبول کرد زیاده

واضح باید گفت والا همان قدر زیاده است تاسعاً آنکه

با وضع ملاقات با همه دولتمندان اختیار کنید یا قطع

ملاقات با همه اما بعضی ملاقات و با بعضی منافات چیزی

نیست عاشراً آنکه صلح با هندو و مسلمان سازید و هر که

ازین دو فرقه اعتقاد بشما داشته

مراقبه تعلیم او کنند که ذکر نجاصیت خود او را بر ربقه

اسلام خواهد کشید و با غیر معتقد اگر چه سید زاده

باشد تعلیم آن نباید کرد که رابطه مبنی بر اعتقاد است

ای برادر مشیخت متوعیت را میخواهد نه تابعیت را ناممکن
باشد تابع اہل و دل نباید شد اگرچه اخلاص داشته
باشد والسلام علیٰ من اتبع الهدیٰ چون به تقریبے نام
حضرت قاضی کریم الدین محمد خان قدس سرهٗ که جد مادرے
میر بہاؤ الدین حسین خان مرحوم والد محرر این سطور است
بر زبان آمده برخی از احوال شریفش ہم نوشتن ضرور
افتاد مخفی نماند که حضرت مغفور از اولاد خلیفهٔ دویم عمر
ابن خطاب است رضی الله عنه و ثانی جد خود در عدل
واحتساب ذاتش در جامعیت کمالات ظاہر و باطن چون
جد امجد خود شیخ فرید الدین شکر گنج فرید عصر و باحاطه
کرامات صوری و معنوی به متابعت منیب خود حضرت
سید البشر صلی الله علیه و آله و سلّم وحید دہر ذاتش
چون نام مشتق از کرم و صفات او از کثرت اختصاص
در حکم علم ولایت شاہدی از شواہد عدل و قضا
او و کرامت یکے از وکلای محکمه والائ او وطن شریفش
عظیم آباد پٹنه که از صوبجات پورب صوبه ایست عظیم
در وطن خود به تحصیل علوم پرداخته در جمیع فنون خصوص
در علم ریاضی یکتای آفاق برآمد چنانچه خان صاحب
بشرافت و مولوی امان الله خان المخاطب به قاضی

کریم الدین خان چنچمپی و دیگر کیت ریاضات ازان جناب
حاصل نموده اند بعد از فراغ تحصیل به دار الخلافه دہلی آمد
و با نواب اخلاص خان که دران وقت قدر آن علما و
فضلا و به جمیع جمع کثیری از اہل علم ممتاز و نامور بود
در جور دند و از حلقهٔ درس او که از دم صبح تا نماز چاشت
ہمه فضلا حاضر می شدند آنجناب بعد نمایش و فور استعداد
خود استاد برآمدند و مدتے به رفاقت او بسر بردند
تا آن که از بلدهٔ طیبهٔ اورنگ آباد خبر رسید که قاضی
مسعود خان قدس سرهٗ عم مکرم آن جناب رحلت فرمود
امرا و اعیان دار الخلافه که از وراثت صوری و معنوی
آن جناب مطلع بودند تعلقه   بلدکه را با
منصب یک ہزار پانصدے و خطاب خانی تفویض
آن جناب نمودند بعد ورود دکن که در آن ایام اواخر
عہد ایالت سادات بارہه بود به تعلقه مفوضه سلطه
شدند چندی نه گذشت که نواب آصف جاه به مسند
ریاست متمکن گردید با نواب و آن جناب ملاقاتها
دست داد نواب را موافقت تمام و رسوخ بے انجام
به آنجناب پیدا آمد آخر عمر بسر انجام تعلقه مشغولی
ماندند مردم دکن اتفاق دارند که مثل قاضی کریم الدین خان

قاضی و چون عوض خان ناظم و مانند حاجی محمد علی خان
کوتوال درین شهر پیدا نشده است و نخواهد شد
الحق که بعد رحلت این هر سه بزرگان احدی مماثل ایشان
بعرصهٔ وجود نخرامید دیانت آنجناب بجدی بود که در
تمام عمر از هیچ یکی بجبه مائل نشده وقتی که در محکمه
می نشست آثار هیبت حقانیه از جبین مبین او چنان
واضح و لایح می گشت که دروغ گو را مجال تقریر نمی
ماند دست بیعت بجناب سید شهاب الدین خلیفه
شاه نور محمد حمری قدس سرهما داده بود و اوقات
شریفش چون حرکات کواکب سر مو احتمال تخلف
یک آن نمی دا از نصف شب بعد فراغ
تهجد مشغولی می نشست تا آن که نماز صبح ادا فرموده
به دیوان خانه تشریف می آورد و طالبان الهی از اطراف
بلاد و اقصار اراضی برای ترتیب بخدمت او حاضر
می شدند استفاضه انواع فیوض و کسب الجاء فواید
می نمودند میفرمودند که من در دهلی هر یکی از رقاصان
آنجا که در حسن و جمال نظر نداشت ابتلائے بهم رسانیدم
و بجدی مشغول و مشغوف او شدم که ساعتی از یاد و
مشاهدهٔ صورت او خالی نمی گذشت و در آن ایام

تصفیه هم آنقدر دست داده بود که اگر او در خانه خود
می خورد من هم این جا می خوردم و اگر او می خندید من
این جا می خندیدم و اگر او را دردی عارض می شد مرا هم
همان درد می گرفت بے آن که علم با حوال جانبین
درمیان می رفت و به حکم مجاز به عشق صادق او را هم تعلقی
عظیم بمن پیدا شده و وعدهٔ مواصلت بسیار قریب
روزے بخواب دیدم که جدهٔ کلان من یعنی والدهٔ ماجده
فریدالدین گنج شکر قدس سرهما حاضر اند
و با ضطرار و اضطراب در صحن خانه آمد و شد می کنند و
کمال تشویش از چهرهٔ خال نمایان است پرسیدم ای
جدهٔ امجده وجه این همه اضطراب چیست فرمودند در
تو آفتابی ودیعت نهاده اند سخت مضطرم مبادا نطفه ات
جائ نامشروع قرار گیرد و آن آفتاب رو به تضیع آرد
بهول این خطاب بیدار شدم و محبت او را چندان
از دل سرد یافتم که بهجر نفرت گشت و بعد تمام این نقل
آه تاسفی بر می کشیدند و می گفتند که اگر در آن وقت
مرشد کاملی می بود از ین مجاز به حقیقت می انداخت
اما چه توان کرد الاشیاء مرهونة باوقاتها محبت
فقرا و خدمت مجاذیب بنوعی که در آن جناب مشاهده

افتاده از سلف و خلف به سماعت هم نرسیده از فرط
محبتی که آن جناب را با حضرت حق جل و علی بود از
هر که یکبار اسم مبارک الله می‌شنید بے اختیار محبت
و معتقد او می‌شد بحدی که روزی از یکی جانوران هم
همین بگوش حق نیوش رسید تا وقت مرگ آن جانور
خبرگیری اطعام و استقای او بر ذمهٔ خود لازم کرد روزی
قیلوله که برخاست نهایت بشاش و رنگ
بشره در کمال بهار و رونق مولوی امان الله خان عرض
کرد که این قدر سرور که از جبین مبین امروز لایح است
آیا به سبب ورود عنایت نامه است از حضور نواب فرمود
نواب چه بلا است که کسی به ورود خط او این قدر
بشاشت کند چون بسیار بحد شد فرمود که امروز در
رویا دیدم که مکانی مرتفع چون قلعهٔ کوه و گرد او همه
سیلاب خون جاری و بر آن قلعهٔ مرتفع جناب
رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم با جمعی از صحابه نشسته
اند و این عاصی را در آن جا طلبیده اند چون به جناب
اقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم شتافتم آن
جناب مرا فرمودند تا پشت را خم کردم و آن حضرت
بر پشت من سوار شده ازان دریای خون عبور فرمودند

انچه بعد ازین گذشت بر زبان نتوان آورد چند روز پیش
از ارتحال می‌فرمود که مرا به کعبه می‌طلبند انشاء
دوست حق پرست بر محاسن مبارک فرو می‌آورد و بعد از
شهادت نواب ناصر جنگ شهید چون هدایت محی الدین
خان بر ممالک دکن استیلا یافت سید شریف الدین
خان شرافت تخلص عرض کرد که خطوط نیاز حال باید
نوشت فرمود این عزیز چندان قیام و ثبات ندارد که
ما را به موافقت او احتیاج افتد برای چند روز چرا
تصدیع نوشت و خواند باید کشید چنانچه بعد از
شهادت نواب شهید که شانزدهم محرم سنه اربع
و ستین و مایه الف واقع شد هدایت محی الدین خان
مظفر جنگ هفدهم ربیع الاول سنه مذکور بزخم تیری
که در حدقهٔ چشم او رسیده بود ازین عالم کوچید روز
دوشنبه وقت چاشت شانزدهم شهر شعبان سنه
سبع و ستین و مایه الف ازدار فنا به عالم بقا رحلت فرمود
و در خانقاه حضرت نظام الحق و الحقیقة و الدنیا و الدین
قدس سره بیرون مقبره شریف پهلوی راست مدفون
کردند سید غلام حسین سالک تخلص که وقت دفن حاضر بود
بر زبان راند که تا می‌مرد بود چون مرد نمرد همین فقره بی

کم و کاست تاریخ برآمد   دیگر این تاریخ
به نظم آورد -

زهی ثابت قدم مسندنشین شرع با ایمان ٭ بچوگان عدالت گوی نیکی برد از میدان

به پرسیدم ز هاتف هادی دین کیست در جنت
ندائی غیب شد مهدی کریم الدین محمد خان

چیزے احوال جناب سیدنا و مولانا حضرت شاه نور محمد حموی قدس سرهٗ و قاضی سید مسعود خان قدس سرهٗ که جد پدری میر بهاؤ الدین حسین خان مرحوم والد محرر این سطور است نوشته می شود که سید غلام نور صاحب خلف ارشد سید سعد الله همشیره زاده جانشین سید شهاب الدین خلیفه جناب سید شاه نور محمد حامانی قدس سرهم مخفی نماند که جناب قطب الاقطاب فرد الاحباب سیدنا مولانا حضرت شاه نور محمد حموی خلف امجد حضرت سید عبد الله بن سید ابو العلا قدس الله اسرارهم واوصل الینا فیوضهم که از کمال اولیای حامان اند جناب حضرت شاه نور محمد
یازده سالگی بخدمت والدهٔ ماجده خود بتحصیل اکساب طفنے مشغول گشت و بفروان بهره ها نصیبه در شد ذات پاکش مظهر تجلیات الٰهی وجود لطیفش مور انوار نامتناهی شاهباز بلند پرواز اوج کون و مکان

است و راز دار اسرار عالم انس و جان ولایت یکے از مقتبسان انوار محفل فیض منزل اوست و کرامت از خاک بوسان آستان عرش هیکل او دست به سعیت به جناب سید شرف الدین قدس سرهٗ که قطب حامان بود داده به شرف خلافت و اجازت ممتاز گردید و دوازده سال به خدمت مرشد حاضر باش ماند و انواع فیوض را صاحب تلاش بعد تکمیل تحصیل علوم باطنی متوجه سیاحت و جهان نوردی شد و با بسیار اولیا الله ملاقات کرد و بعضی که بلا واسطه به شرف سعادت قدمبوس جناب ولا نیجاب امیر المومنین خیر الاوصیا و افضل الخلفا علی مرتضی کرم الله وجههٗ مشرف گشتند برخورده و صحبت ها داشته تعداد سن مبارکش بر هیچ یکی از خلفاء مکشوف نیست در وقت استفسار اجوبهٗ صریح نداده شخصی از عمر شریف پرسید فرمود در زمان بنیاد گذاشتن پایهٔ قلعه اکبر آباد بر فقیر حالت جزب تارے بود و نیز در جواب دیگرے که همین سوال داشت فرمود که بکام تعمیر مسجد وزیر خان در شاهجهان آباد اتفاق مرور افتاده و پیش از آباد شدن اورنگ آباد کرات مرات ازین سرزمین سیر کنان گذشته ایم شغل

حبس نفس را تا مدت دوازده سال رسانیده بود بعد از
آبادی اورنگ آباد ختم سیر و سیاحت فرموده اقامت کرد
مدت بست و پنج سال و ساده آرائی هدایت ماند مستفیدان
خداخواه مریدان دل آگاه را به مقاصد اقصی که عبارت
از عرفان کامل باشد رسانید روز چهارشنبه چهارم جمادی الثانی
سنه اربع و مایه و الف از قید اطلاق برآمده به سرادق
بوصل الحبیب   جلوت گزید به فاصله یک
کروه جنوبی اورنگ آباد به مکانی که شریفش بود مدفون
گردید نور محض تاریخ یافته اند بالای قبر مبارکش
گنبدی عالیشان در بارگاهی عرش آشیان به وسعت
تمام و صفائی بی انجام بنا کرده اند از قدیم الایام الی یومنا
هذا ارکان و اعیان و شهر و وضع شریف غریب و خفیف
و زن و مرد هر روز به سعادت قدمبوس مستفید می شوند
هر سال عرس می شود و دعوت عام می گردد و فقرا و
مشایخ و امرا و غربا مستفیض سعادت کونین میگردند و
طعام به کثرت مقسوم می شود و اطعام خلایق از حد زیاده
بظهور می رسد روشنی بکیفیتی که معدوم النظیر توان گفت
به چشم مردم جلوه می دهد قریب چهل کس فقرا مدام
در خانقاه سکونت دارند اخراجات اینها و وظیفه هر یکی متعلق

به سجاده نشین است وقت انتقال آن حضرت سید
شهاب الدین خطاب نموده کلمهٔ جامع فرمود که اول هم
سید است و آخر هم سید و نیز از سید شهاب الدین
همان ساعت پرسید که مردمان آمدند سید عرض کرد که
آمدند چادری بر رو کشید و نقل فرمود بعد تجهیز و تکفین
و تدفین حاضرین از سید استفسار نمودند که کدام اشخاص
را پرسیدند جواب داد که منتظر تشریف آوردن جناب
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بودند چون حضرت تشریف
آوردند انتظار رفع شد جد امجد میر بهاء الدین حسین خان
مرحوم والد محرر این سطور یعنی حضرت قاضی سید مسعود خان
قدس سره نیز مرید آن حضرت بودند و کیفیت اعتقاد
ایشان و موجب ارادات و بیعت به جناب والایش
طرفه حکایتی است در ایامی که حضرت شاه نور قدس سره
تازه از سیاحت قدم اقامت باورباد فشرده در محله
مرچی واره که هنوز بنای مسجد و مکان مدرسه وغیره
نبود تشریف می داشت حضرت جد مغفور را در آن
زمان عارضهٔ اسهال قریب مرگ رسانیده بود حتی
که مردمان اسباب تجهیز و تکفین مهیا ساختند و احوال
ایشان گاهی بهذیان و غشی و گاهی با فاقه می گذشت

درہمان بیہوشی بزرگی داد ید کہ می فرماید اے قاضی ما از چندین
روزہا دار د این بلبلا شدہ ایم وتو برائ ملاقات نیامدی
چون بیہوش آمدند مردماہرا حکم کردند کہ سواری جلد تیار
نمایند ما آن کہ طاقت حس وحرکت نیست در پالکی غلطانیدہ
پرسیدند کجا باید رفت فرمود بر ہر مکانی کہ فقری نووارد باشد
وامروز در تمام شہر بلکہ در پورہ جات بیرونی ہم تلاش
باید کرد پالکی سوارہ در ہر محلہ ودر اطراف و جوانب ہر کوچہ
و در ہر مسجد خورد وبزرگ تفتیش می کردند درین بین جویان
جو یان گذاری برین محلہ سوجی وارہ افتاد واز سکنۂ آن جا
معلوم شد کہ فقیری نووارد از چند روز در مسجد این جالہی
چھپر پوش است فرود آمدہ فرمود ہمان طرف پالکی
برند چون روبروئے مسجد آمد پالکی بر زمین گذاشتند
ہمین کہ نگاہ کرامت پناہ حضرت شاہ کہ چارہ ساز
بیچارگان بود بر حضرت جد امجد افتاد فرمود بیا بیا قاضی
بابا از خود نیامدی از طلبیدن ما آمدہ از اضعائ این کلمہ
تغیری در آن حضرت راہ یافت بعد افاقہ از ایشان
پرسید اے قاضی بابا اشتہائ داری گفت دارم فرمود
این وقت . چیز از اطعمہ مزاج راغب است
گفت بزبان وکباب یکی از اشخاص فرمود کہ نان وکباب

از بازار بیار بعد آوردنش روبروے ایشان گذاشت
وحکم بخوردن کرد آن حضرت بے آن کہ رعایتی از آن
مرض مہلک اسہال نماید بخوردن مشغول شد حتی در
کمال سیری حاصل آمد وما دیر بخدمت مبارکش حاضر ماند
بعد از ان کہ بہ دولت خانہ تشریف آورد اسہال ومطلقا
اثری از ان مرض با وجود این چنین بد پرہیزی در خود
نیافت و وقت رفتن برائے تلاش ما از مکان مردمان
بر دوشہای خود گرفتہ پالکی سوارم کردہ بودند وہنگام
معاودت بہ خانہ خود بخود از پالکی فرود آمدہ بہ اعانت
عصائ چوبینی بر بستر تشریف آورد می فرمود کہ ہر لقمہ
کہ از زبان نان وکباب می خوردیم مرا محسوس می شد
کہ ضعف و مرض از مزاج فرو می گردد و تقویت وصحت
در اعضا و طبیعت پیدا می آید بعد صحت کاملہ بہ شرف
بیعت سعادت اندوز گشت نواب بابجی
خدیو خدا آگاہ محمد محی الدین عالمگیر بادشاہ و دیانت خان
مرحوم کہ از امرائے عظیم الشان آن وقت بود نیز از
سعادت اندوزان حضور اقدس او بودند روزے
دیانت خان روبروئے آن حضرت بہ آداب تمام
نشستہ بود استفسار فرمود کہ قلعہ اگیر آباد یا داری از کہ

اعتقاد مفرط داشت عرض کرد که درگاه خلایق پناه
یاد دارم و باقی همه فراموش است فرمود به این سمت
قبله به بین چه می بیند که تلواگیر آباد است و حویلی
او که در آن جا واقع است و در حویلی مقبره والدهٔ خود ساخته
نمود فرمودند عرض گردیدم و آن همه از نظر غائب شد
دیانت خان را به جناب مبارکش اعتقادی بود که فوق آن
متصور نیست تا دم مرگ خود پا جانب جنوب اورنگ آباد
دراز نکرد و به پشت بسوی درگاه گاهی به نشسته اما سید
شهاب الدین ولد سید بدرالدین قدس سرهما از سادات
صحیح النسب است وطنش در بلاد نواح پورب که تحقیق
آن نشده اوایل عمر به تحصیل علوم مشغول شد و در چند مدت
بخدمت مولانا عبدالباقی صاحب آداب یافته که حضرت
جد امجد قاضی مسعود خان قدس سرهٗ نیز تکمیل تحصیل
فراغ حاصل کرد و استعداد علمی چنانچه باید و شاید بهم
رسانید و در جمیع فنون خاصه تیراندازی یکتای عصر خود بود
در عنفوان شباب به مقتضای فیض روح القدس به تلاش
مرشد وارد حضرت اجمیر شد و بدرگاه عرض اشتباه
آفتاب هند حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سرهٗ
چله نشین گردید سه روز در اتمام اربعین باقی بود که شاهد

افتاد که مکانی مرتفع و عالیشان با فرش مکلف و نفیس
و تختی در آن جا نهاده و بر تخت حضرت خواجه جلوس
فرموده ناگاه سواری عظیم الشان بتوزک و نسق سلطانی
و علم نقاره نمودار شد چون نزدیک دروازه رسید
صاحب سواری فرود آمده و با خواجه ملاقات گردد خواجه
او را برابر خود بر تخت نشانید و وقت رخصت دست
سید را گرفته به دستش داد و فرمود که ما این سید را
به شما حواله کردیم بعد فراغ اربعین سید شهاب الدین
سخت متامل و متحیر شد که بی نام و نشان
جهات و سمات به کدام طرف تلاش نموده آید آخر چنان
تصمیم کرد که اطراف و اکناف اقالیم و قرایه و بلد سیر
باید نمود شاید مبدا فیاض دری از رحمت برو کشاید و
آنچه در معامله شاهده افتاد به ظاهر هم به ملاحظه درآید اول
در اقلیمی که بقدم سیاحت درآمد امصار دکن بود و در جمیع
شهور و نواح آن سیر میگردد با فقرا و مشایخ بر
می خورد تا آنکه جاذبهٔ عشق حقیقی و محبت مرشد رهبری
نمود و کشان کشان در اورنگ آباد رسانید این جا هم
بطریق معهود از ارباب طریقت ملاقات می ساخت
روزی گذارش سوی مسجد موچی واڑه که حضرت شاه

نور قدس سرهٔ در آن جا تشریف می داشت اتفاد به مجرد
دو چار شدن سید از زبان الهام بیان حضرت شاه
برآمد که بیا بیا سفارش تو بڑی باب یعنی بابائے کلان
کرده است سید از استماع این کلمه و معاینه شبیهی
که در معامله دیده بود کامیاب مدعای دل کرده سعادت
قدمبوس حاصل کرد و به شرف بیعت مشرف گشت و ده
سال کامل در حضور مرشد ماند و اخذ فیوض لاتناهی کرد و
بعد انتقال مرشد روز سیوم بر سجادهٔ نشست و مدت
پانزده سال مسند آرای ارشاد و تلقین ماند بست و دوم
ماه شعبان سنه تسع عشر و مائة الف داعی حق را لبیک
اجابت گفت مقبره شریفش اندرون حریم روضهٔ منوره
حضرت شاه نور جنوبی مسجد واقع است و زیارت گاه
خواص و عام هر سال عرس می شود دو روز مردم آن جا
اقامت می نماید تعمیر مکان مرشد و مسجد گنبد و عالیشان
خانقاه بیرونی و بنای امکنه سکونت خود که اندرون شهر
در محله اورنگ پوره و احداث مدرسهٔ و مکانهای متعدد از
آثار او است هیچ مدرسه در تمام شهر بلکه درین ملک دکن
باین اجتماع طلبه و مستحقین دیگر نشان نداده اند قریب
دو صد کس طلبه در وقت او سکونت می داشتند طعام هر روزه

و لباس هر ساله و کفالت جمیع حوایج هر یکی بر ذمهٔ همت
خودش بود امرا و رؤسای صاحب توفیق نذر و نیاز به
حدی می گذرانیدند که متجاوز از لکوک
و این همه را در مایحتاج فقرای درگاه و طلبه مدرسه و
آخر لعبات عرس وغیره صرف می نمود جناب قاضی کریم الدین
خان قدس سرهٔ نیز مرید سید بود چنانچه در احوال آن
حضرت سمت وضوح انجامید اما سید سعد الله بن سید
امان الله است و همشیره زاده سید شهاب الدین مذکور
قدس سرهم کیفیت تولد سید سعد الله از اخلاف ایشان
چنین مسموع شاره که سید بدر الدین والد ماجد سید
شهاب الدین که جد مادری سید سعد الله می شود غیر از یک
فرزند که عبارت از سید شهاب الدین باشد و سوای
دختر که والده سید سعد الله است نداشت و اقطاع
اراضی و اموال و اسباب ظاهرے از حد افزونش بود
چون سید شهاب الدین از آن جا مهاجرت گزید و در
اورنگ آباد بحضور مرشد خود رخصت اقامت کشاد والدش ها
یعنی سید بدر الدین خبر فرزند خود استماع نموده در نگا
باد آمد و با حضرت شاه نور پیر خود ملاقات کرد و در
باب معاودت به وطن مسترشد سید شهاب الدین،

بنا بدین که این چنین نعمت غیر مترقب یعنی حضور ہم چو
مرشد بدست آورده بود لهذا اصرار والد خود ابا و
آخر بهر کیف پدر را رخصت کرد و خود همین جا سکونت
گزید بعد رسیدن سید بدر الدین بوطن خود و معائنهٔ احوال
صبیهٔ که از مدتے کتخدا شده و هنوز تولدی رو نداده بخت
با خود حیران و پیچان ماند که فرزند در دکن اقامت
ورزید و دختری که این جا است لاولد است بقائے
اسم و احیائی نام چگونه تصور باید کرد ناچار عریضه
بکمال الحاح و زاری و استدعائی تولد فرزند به دختر آن
جناب سید شاه نور که غیاث المستغیثین بود نوشت
چون عریضه به حضور انور گذشت بعد ملاحظه به سید
شهاب الدین فرمود که به والد خود بنویس که فرزند
تولد خواهد شد داد هم این جا خواهد آمد بعد چندے
ولادت سید سعد الله واقع شد و چنانچه بر طبق ایمائی
حضرت شاه نور در سن یازده سالگی بخدمت خال خود
سید شهاب الدین شتافت و کتب تحصیلی از جناب
قاضی محمد مسعود خان قدس سرهٔ استفاده نمود بعد از آن
بیعت کرد و بمشغولی   باطن گشت و اجازت
خلافت و خرقه از خال یافت و بعد انتقال سید

شهاب الدین روز سوم مسند آرائی خلافت گردید اماکن
درگاه که بعضی نیم طیار بودند مرتب ساخت و شادی
خود کرد و هفت پسر و دو دختر از و متولد شد سید قطب الدین
عرف منجلے صاحب پسر دومی سید سعد الله است نوزدهم
ربیع الآخر سنه عشرین و مائة الف در بلده اورنگ آباد
به عرصهٔ وجود خرامید بعد وصول سن تمیز از خدمت
حافظ محمد اسمعیل و مولوی حبیب الله خان مرحوم به تحصیل
علوم عقلی و نقلی اشتغال ورزید و در اندک مدت فراغ
حاصل کرد و علم مهات از حاجی حسام الدین استفاده نمود
و در صفائی تقریر و استحضار علوم مناظره ذاتی یکتائی عصر
گردید و در حسن خلق و کرم و سخا مشهور اقالیم شد و در
موسیقی مهارت کامله داشت و استعداد هر فن چنانچه
باید و شاید به هم رسانید بعد کسب علوم ظاهر کمر همت
به استحصال علم باطن از خدمت والد خود بربست و به
خلعت خلافت و سعادت بیعت مشرف اندوز گردید
بعد از انتقال سید سعد الله سجاده   را زینت
بخشید و از کمند اخلاق کریمه و تواضع های نمایان
وضیع و شریف و امرا و فقیر را به حلقه اطاعت و انقیاد
کشید در ابتدا خلافت از حافظ یٰسین مرحوم حفظ

کلام الله نمود وقت حافظه اش به مرتبهٔ بود که دعوے
انا لا تمیزی بر وسلم داشته اند اعراس مرشد انزا به
آب وتامی کرد در لسان عرب وعبور لغات واصطلاحات
آن نوعی مهارت پیدا ساخته بود که فصحای عرب بر
گاه به او قال وقال می کردند خیران صفائی محاوره اش
می شدند چه شخصی که متولد الهند باشد واین قسم زبان
عربی به لغات فصیح سلسل از و تراوش کند محض اعجاز
است در ماه رمضان شریف سوائ تراویح شبانه
هر روزه یک ختم قرآن و پانزده سیپاره دیگر معمولش
بود واز سلخ شعبان تا بست وهفتم رمضان به طریق
تراویح هفت ختم نمودی وهر شب به حکم وی بنو مسجاد
کم به قنادیل به روشنی بسیار والطعام حاضرین
نمازمی پرداخت واگر شبینه می خواند از دو گهری
شب گذشته تا نصف شب ختم می کرد چهار چهار روز
به یک وضو نماز ادا می فرمودند زی به تقریبی وضو
کرده متوجه زیارت روضهٔ منوره حضرت برهان الدین
غریب قدس سرهٔ که جانب غرب اورنگ آباد
به فاصله هفت کرده واقع است گردید در اثنای
راه دو ختم قرآن شریف نمود روز چهارم به همان وضو

مراجعت کرد بست دهم جمادی الاول سنه تسع و
سنین ومائه الف روز جمعه دو گهری روز باقی مانده
به عالم قدس مراجعت ساخت دور حریم روضهٔ حضرت
شاه نور قدسی سرهٔ پهلوی چپ سید شهاب الدین
مدفون گردید هر سال عرس می شود دو روز مردمان آنجا
اقامت دارند جناب مستطاب قبلهٔ دلها وکعبه
جانها مورد تجلیات نا محدود ومحصور حضرت سید
غلام نور صاحب سر آمد علما است وسر حلقهٔ
اصفیا ذاتش چون نام خود مشتق از انوار الٰهی و
صفاتش از کثرت اختصاص چون صفات حق تعالیٰ
شانهٔ محیط معقول ومنقول است وحاوی
فروع واصول واقف دقایق نگواست وعالم حقایق
محو سرخوش کیفیات بیرنگی است وآشنائی نغمات
وحدت آهنگی معنی آرائی است ونور مشکوة آگاهی
و دانائی جامع اخلاق حمیده است ومستجمع صفات
پسندیده هر چند به اعتبار ظاهر در اولاد سید سعد الله
از همه کوچک وخوردتر است اما به نسبت فضائل و
کمالات ظاهری وباطنی در اخوان خود بزرگ وبهتر
دهم محرم الحرام روز عاشوره سنه تسع وثلثین ومایه الف

به جلوه گاه شهود خرامید و شبستان جهان را به پرتو
انوار منور گردانید و در ظل ترتیب والد ماجد خود
پرورش یافت بعد وصول سن شعور از خدمت سید
قطب الدین برادر کلان خود اکتساب معقولات و منقولات
و فقه و تفسیر و حدیث نموده بعد فراغ تحصیل به شرف
بیعت   گشت و متوجه تصفیه باطن گردید
بعد رحلت سید قطب الدین روز سیوم مسند آرای خلافت
و ارشاد شد و اعراس مرشدان و اخراجات فقراء
درگاه و تعمیر شکست و ریخت عمارات و خبرگیری وارد
و صادر و کفالت مایحتاج طلبهٔ مدرسه وغیره ضروریات
اشخاص علی طریق المعمول جاری بحال داشته در اوایل
ایام خلافت و خیل از اول روز تا آخر آن بر مسند
تدریس نشسته احیاء دین مبین جد امجد خود می فرمود
و عالم عالم را فیوض و فواید بی انتها می بخشید و بسا
تلامذهٔ نیز ان خوان را داخل حلقهٔ علما گردانید و بنا بر
ریاضات شاقه و اشتغال اکساب باطنیه به شغل
تدریس توجه نمی کرد و اوقات خود را از غیر افاده
مستفیدان خدا خواه مریدان دل آگاه مصروف
نمی داشت بعد نماز ظهر بر سجاده ارشاد جلوه گر شده

دست هدایت به طالبان آگهی می داد و درس صحاح سته
می فرمود چنانچه بخاری شریف و صحیح مسلم و ترمذی و نسائی
ختم نموده قرائت صحیح ابن ماجه می نمود در معقولات
قدرتی داشت که نظیرش چون ممتنع الوجود معدوم
مطلق است از تصنیفات اوست حاشیه بر حاشیه
میر زاهد ملا جلال و حاشیه بر حاشیه میر زاهد تصور و تصدیق
و حاشیه بر حاشیه میر زاهد امور عامه و حاشیه بر
شرح هدایه حکمت صدرا و چند اقوال متفرقه بر شرح وقایه
و تفسیر بیضاوی ثبت فرموده و مباحثه و اعتراضات
فضلای عصر را باجوبهٔ شافی اطمینان نموده احدی
را از معاصرین با او طاقت مباحثه و مقابله نبود از بدو
شعور با کمال استغنا و بی نیازی به سر برده و با امراء
اغنیا گاهی سر التجا فرو نیاورده جناب مولوی قدرت الله
بلیغ تخلص که استاد والد محرر این سطور بود با او ربط و لی
و یگانگت تعلیمی بود و اکثر می فرمودند که درین اقالیم دکن هیچ
شیخی باین جلالت شان و سمو مکان و علو بی نیازی و استغنا
و فور بی پروائی دگر با و اخلاق عمیمه و اوصاف کریمه
وجاهت صوری و حسن معنوی و رسائی فهم و عروج انتقال
و ذکاء طبیعت به نظر نرسیده روز جمعه بست و دویم

شهر شوال المکرم سنه تسع و ثمانین و مایة و الف بسر ابتان
قدس تشریف فرمود تفصیل این اجمال تا لم اشتمال آن که
سه روز قبل از فات سرفهٔ سهیلی عارض شد روز پنجشنبه
بست و یکم منه سید شریف الدین خانصاحب شرافت
تخلص بعد ظهر به خدمتش حاضر شدند آن وقت بدرس
حدیث مشغول بود بعد ختم از خان صاحب بنا بر ربط
قدیم و یگانگت صحیح از جا سخنی میراند تا نماز عصر
خواند بعد عصر خانصاحب شرافت تقرب رخصت به میان
آوردند مجوز نه شد تا آن که نماز مغرب هم ادا کرد و بعد
مغرب ایشان را رخصت داد و به تاکید تمام فرمود
فردا جمعه است و روز تعطیل صبح البته تشریف باید آورد
و این کلمه مکرر به غایت اصرار بر زبان آورد ایشان
قبول کردند بعد از ان تا نماز عشا به مدرسه جلسه نمود و
از نماز فراغ یافته به محل تشریف برد و وقت معین
طعام شبانه تناول کرد و یک پاس شب یازده گذشته
پهلو به بستر آشنا ساخت و بعادت معهود و معمول
قدیم یک پاس شب باقی مانده بیدار شد و بر بالاخانه
که عبادت گاه است عروج فرمود بعد فراغ وضو تهجد
ادا کرد و بعد آن مشغول نشست تا آنکه دو گهڑی شب

باقی ماند آن وقت ذکر اسم متبرک یا حی بجهر می
فرمود موافق معمول مستمر اشتغال بذکر ورزید دو حلقه
ذکر با آواز جناب برآمد با نعره حلقه سیوم طایر روحش
از قفس جسد پرواز کرد و مطابق آیة ورفعناه مکانا
علیا به آشیان جنت جا گرفت - انا لله وانا الیه راجعون
ارکان شهر و اعیان بلا از مشایخ و امرا و غربا که حصر
تعداد آنها از حد عقل و قیاس افزون بود بر جنازه
حاضر آمدند و در میدان کالا چبوتره که بیرون شهر
سمت جنوب واقع است نماز خواندند بعد از ان
به درگاه آوردند اندرون حریم در پهلوی مدفن سید
قطب الدین دفن ساختند سید شریف الدین خانصاحب
را باین تاکید طلبیدن برای همین بود و طرفه تر اتفاق
آنکه محمد ابراهیم نامی از ساکنان اورنگ آباد که به
جناب بلیغ اعتقاد مفرط داشت و متوجه آن حضرت
به سرکار نواب اعتقاد الدوله وفادار خان بهادر
بسلک ممتازان نوکر شده سه روز قبل وقوع این
واقع هائله بنا بر کوچ لشکر فیروزی نواب
نظام الدوله ثانی که دران ایام بر میدان کالا چبوتره
مقرب خیام نموده برای رخصت به خدمتش حاضر شد

آنروز به نسبت سابق بحال او توجهات بیش از پیش فرمود و وقت رخصت مشارٌ الیه استدعای فاتحه خیری بحق خود کرد فرمود با با حالا شما خود فاتحه بخوانید محمّد ابراهیم سخت متحیر شده التماس نمود که حضرت من این کلمه را هرگز نه فهمیدم مکرر بر زبان راند که بابا حالا شما فاتحه بخوانید مشارٌ الیه چندانکه اصرار کرد همین جوابش داد روز وفاتش وقت نماز جنازه که محمّد ابراهیم حاضر بود نقل نمود و گفت آن معقده فاتحه خوانی امروز بر من حل نشد والد محرر این سطور قطعه مشتمل بر تاریخ وصال آن جناب به نظم آورده ؛

سید برحق امام العلماء   نور مرآت سیادت نسبان
رونق محمل فقر و تمکین   پرتو شمع تجلی عرفان
مظهر معنی نظم ایجاد   منتخب مطلع دیوان جهان
اختر برج شرافت نسبی   گوهر درج فضیلت حسبان
میر سر قافله حق طلبی   ز هر منزل تحقیق نشان
آگه معنی اسرار قدیم   واقف رمز حدوث و امکان
چون ازین باغ نگه بست نمود   عزم گلگشت ریاض رضوان
سال تاریخ وفاتش چو عروج   از خرد گشت صاحب بیان
الف آه کشید عقل و بگفت   رفت آن نور مجسم ز جهان

بنابر قرابتی که به سید نورالدین برادر حقیقیش متحقق است والد محرر این سطور را به خطاب سید ہے خان یاد میکرد و از حد زیاده شفقت ہائے بزرگانه مبذول میفرمود بعد انتقال سید غلام نور قدس سرهٗ سید انورالدین خلف الصدق سید نورالدین برادرزاده حقیقیش و برادر عم زاد والد محرر این سطور است روز چهلم بر سجادهٔ خلافت متمکن گردید والد محرر این سطور این رباعی در تاریخ خلافتش به قلم آورده ؛

چون سید نور رخت هستی بست   حق داد بجایش انورالدین را دست
تاریخ خلافتش چو در خواست عروج   فرمود خرد که حق بمرکز بنشست

پارهٔ احوال نورالدین حسین خان مخاطب به ضیاء الدین حسین خان ثانی رنگین تخلص خویش قاضی کریم الدین محمّد مسعود قدس سرهٗ که حقیقی جد محرر این سطور است رحمة الله علیه در سنه خمس و ثلثین ومایه والف در اورنگ آباد تولد شد و در سایهٔ تربیت اولاد خود ضیاء الدین حسین خان پرورش یافت تا مطول طالب علمی داشت در عهد نواب آصف جاه به منصبی جاگیر و در عصر صلابت جنگ با صل و اضافه منصب و خطاب پدری و جاگیر چارده هزار روپیه مورد الطاف بود

وقتے که بتقریب داروغگی دیوان خانه نواب آصف جاه
ثانی دام اقباله همراهی لشکر اتفاق افتاد اجل مهلت
نداد بیست وهفتم جمادی الآخر روز جمعه سنه سبعین ومایه
الف وقت نماز صبح دروے به انگشتان هر دو دست
پیدا گشت لمحه نه گذشت که در جمیع اعضا سرایت کرد
حکم حضور به ارسال اطبا شد حکمای لشکر جمیع آمدند چون
مرض موت بود نبض اندیشه کم کردند وقانون تشخیص
را بآب تحیر فرو بردند باز حکم رسید که در شهر برده
علاج بواقعی سازند در پالکی سوار کرده رو بسوئے
شهر آوردند چون بعین وسط دریای سابین که زیر فصیل
شهر واقع است و در آن ایام لشکر بر ساحل آن فرود
آمده بود رسیدند مرغ روحش از قفس جسد پرواز
نمود بسید وسعت آباد جنت بال کشود وجسدش را در
آن جا به خاک امانت سپردند و بعد چندے به
اورنگ آباد آورده در تکیه که به فاصله اکی کروه شمالی
شهر متصل نهر هرسول واقع است وجد امجد قاضی مسعود خان
قدس سره الاقدس آن را بفرمان حضرت خلد مکان
گرفته وقف گردانیده اند به بازوی مقبره والد ماجدش
دفن ساختند والد محرر این سطور که فرزند مرحوم مغفور است

این قطعه در تاریخ رحلت آن جناب به نظم آورده
کرد رحلت چو والد رنگین   با وجایش بگلشن جنت
هاتف غیب این ندا بعروج   داد جایش بگلشن جنت
تذکرے احوال فتح الدین علی خان بهادر رحمة الله علیه
که خلف دومی حضرت قاضی محمد مسعود خان قدس سره
وحقیقی برادر ضیاء الدین حسین خان کلان جد امجد والد
محرر این سطور است مخفی مباد که مولد مبارک قاضی مغفور
صوبه اله آباد است سررشته تحصیل علوم از بائی بسم الله
تا تاء تمت بغدادی شریف بخدمت مولانا عبد الباقی
مصنف آداب یافته به انجام رسانید و در احاطه معقول
ومنقول وعلو استعداد ممتاز ومحسود اقران وامثال
گشت بعد فراغ تحصیل به جستجوی اسباب معاش
در عهد سلامت مهد حضرت خلد مکان انار الله برهانه
به دار الخلافه دهلی شتافت واز حضور بادشاه به منصب
وتعلقه واحتساب بلده طیبه اورنگ آباد سرفراز شده
روانه این صوبه گردید ومدتی برین کار مامور ماند بعد
چندی چون تعلقه قضا این بلده به قاضی محمد اکرم مفوض
بود از حضور طلب شد ندمان قضاء بلده به اضافه منصب
وخطاب خوانی از حضور معلی بنام مبارکش ورود نمود

چهل سال دیگر کوس نیکنامی نواخت دست بیعت به جناب
قطب الاقطاب فرد الاحباب حضرت سید شاه نور محمد
حموی قدس سره الاقدس داده وادر آخر عهد بهادرشاه
به فردوس توجه فرمود شمالی اورنگ آباد متصل نهر رسول
بجائی که از فرمان خلد مکان گرفته وقف گردانیده
مدفون گردید ضیاء الدین حسین خان و فتح الدین علی خان
در آن ایام سن متوسط داشتند چون صوبه داری دکن
بدودمان سادات متعلق شد هر دو برادر به اتفاق
روزگار آنها کردند چندی نگذشت که نواب آصف جاه
غفران پناه در دکن تسلط یافت هر دو برادر به ملازمت
حاضر شدند نواب قدردان ضیاء الدین حسین را به
منصبی از تعلقات حضور مامور فرمود فتح الدین علی خان
را نیز با صل و اضافه و خطاب خانی و تعلقه داروغگی دیوانخانه
و جواهر خانه وغیره سرافراز ساخت و بعد چندی
تعلقه صدارت شش صوبه دکن را ضمیمه خانسامانی نموده
ضیاء الدین حسین خان امور و عنایات گوناگون کرد چنانچه
حضرت جد مرحوم تا آخر عمر هم نواب به تعلقات مامور
می پرداختند چون نوبت ریاست به نواب شهید،
نظام الدوله رسید نیابر ناسازی صحبت استعفای

تعلقات داده خانه نشین شدند و در سنه اثنین
وستین ومایه والف به سیر روضه رضوان شتافتند والمحرر
این سطور قطعه تاریخی بنظم آورده بیت آخرینش که مشتمل
بر تاریخ تعمیه است۔

بهر تاریخ وفاتش با آه گفت دل صدر نشین جنت

آمدم بر احوال فتح الدین علی خان به حضور نواب
شهید به تعلقه داروغگی دیوان خانه و کچهری خاص
و اضافه منصب سه صدی کامیاب گشت و رفته رفته
به منصب سه هزاری و مشاوره مالی و ملکی محو جمله ارکان
شد چون امیر الممالک صلابت جنگ بر مسند ایالت
دکن جلوس نمود در احوالش ترقیات نمایان رو داد و
به منصب پنج هزاری و خطاب بهادری و پالکی جهالردار
و نوبت و نقاره بترقی مدارج گردید آخر استعفای
تعلقه داد دوازدهم ربیع الاول سنه اثنین و سبعین
ومایه والف از منصب حیات معزول شد نعش او را
ز حیدرآباد به اورنگ آباد نقل کرده پائین مرقد منور
والد ماجدش دفن ساختند نواب درگاه قلی خان،
سالار جنگ که با خان مرحوم ربط کلی داشت
این قطعه در تاریخ به نظم آورده:-

چون منتخب الدین علی خان خرد دور   ز عالم رخت در دار الجنان برد

برای سال فوتش کلب درگاه   رقم زد روز فوت مصطفی مرد

و این تاریخ از والد محرر این سطور است -

چون منتخب الدین سلیمان انکه در عقل   بعالم بوعلی آسا مثل بود

سوی روضهٔ رضوان رخ آورد   خرد گفتا ظهور بیدل بود -

حد سلسلهٔ حضرت شاه نظام الدین صاحب قدس سرهٗ

مخفی مباد که مولوی قیام الدین و مولوی حسام الدین و حضرت شاه نظام الدین صاحب قدس سرهٗ هر سه حقیقی برادر بودند مولوی قیام الدین که در نگراؤن وفات یافتند اولاد در آن جا موجود و مولوی حسام الدین این جهان فانی لاولد رحلت فرمودند حضرت شاه نظام الدین هنگام سلطنت عالمگیر بادشاه باورنگ آباد خجسته بنیاد تشریف آورده سکونت اختیار فرمودند والد ایشان شیخ صالح بن شیخ سعید که ایشان را ۳ فرزند بوجود آمدند شیخ عبد الرحمن و شیخ عبد الغنی از ان دو برادر لاولد انتقال فرمودند و شیخ حبیب مذکور در نگراؤن و اولاد هم آنجا است و شیخ سعید مذکور بن شیخ عالم بن شیخ خان جهان بن شیخ بابن بن شیخ عبد الوهاب بن شیخ علی بن شیخ حافظ بن شیخ بڑے بن شیخ خواجه بن شیخ

عبد الواحد بن شیخ صدر الدین بن شیخ عبد الصمد بن شیخ میان صاحب و شیخ میانصاحب و شیخ محمود و شیخ محمد عرف شیخ میان جی بن شیخ محمد سبحان بن شیخ عبد الله بن شیخ محمد بن عتیق و بروایت عبد الله بن حضرت امیر المومنین ابا بکر صدیق رضی الله تعالی عنهٗ چنانچه میانصاحب و شیخ محمود هر دو برادر باتفاق از شهر خجند که متصل ثمرقند واقع است سفر اختیار کرده تا به دهلی رسید و از بادشاه سلطان شرقی ملازمت حاصل نموده به منصب هفت هزاری و صوبه داری صوبه اله آباد ممتاز و سرفراز شده به سرزمین پورب وارد گردیدند و در قصبهٔ نگراؤن مسکنت عیال و اطفال خود مقرر کرده یک موضع نو بنام میان پور آباد فرمودند و میانصاحب در صوبه داری اله آباد مذکور جان بحق تسلیم شده همان جا مدفون شدند رحمة الله علیه -

مسدس

فی مناقب غوث الثقلین میران محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنهٗ

(مصنف محرر این سطور)

نور ذات پاک آدم دستگیر   هم موخر هم مقدم دستگیر

قدرت خالق کا محرم دستگیر   اولیاؤں میں مکرم دستگیر

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر
دستگیر ہر دو عالم دستگیر

رہنمای رہنمایان جہان مقتدای مقتدایان جہان
جانفزای جانفزایان جہان دلربای دلربایان جہان

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر
دستگیر ہر دو عالم دستگیر

رکن سرکار جناب ایزدی اور شمع دودمان احمدی
واقف اسرار رمز سرمدی اوستاد منتہی و مبتدی

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر
دستگیر ہر دو عالم دستگیر

وہ گل باغ نبوت ہے یقین گوہر بحر ولایت ہے یقین
لعل ارکان امانت ہے یقین اختر برج کرامت ہے یقین

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر
دستگیر ہر دو عالم دستگیر

بیت ابرو اس کے محراب امید چشم الطاف و کرم باب امید
داشد عین فتح ابواب امید فیض یاب اس سے ہیں ارباب امید

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر
دستگیر ہر دو عالم دستگیر

حق محب اس کا ہے وہ محبوب حق اوس سے حق منسوب وہ منسوب حق

حق کو رغبت اوس سے وہ مرغوب حق طالب اسکا حق ہے وہ مطلوب حق

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر
دستگیر ہر دو عالم دستگیر

ای رضا اب کیا ہے تیرا مدعا کس لئے ہے فکر و غم میں مبتلا
بھیج یہ معروضہ از دست صبا اوس کی خدمت جو ہے مشکل کشا

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر
دستگیر ہر دو عالم دستگیر

مہر ایک ذرہ ہے اس کے نور کا ماہ پروردہ ہے اوس کے نور کا
نجم ایک شمہ ہے اوس کے نور کا۔ اس قدر رتبہ ہے اس کے نور کا

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر
دستگیر ہر دو عالم دستگیر

خاک پا اس کا رکھے جس جا قدم دشت ہو تو ہو وہ گلزار ارم
ذات اس کی اس قدر ہے محترم کیا کرے کوئی صفت اوسکی رقم

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر
دستگیر ہر دو عالم دستگیر

رہبر راہ صواب عاصیان باعث تسکین و تاب عاصیان
مخلصی بخش عذاب عاصیان شافع یوم الحساب عاصیان

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر :
دستگیر ہر دو عالم دستگیر

روشنی بخش عدم اوس کا وجود زینت و رونق دہ بزم شہود
شان سے اوس کے شکوہ حق نمود آن میں نابود کو کر دیوی بود

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر
دستگیر ہر دو عالم دستگیر

خلق اس کا تمل خلق مجتبیٰ خو ہے جون خوئی شہید کربلا
معدن بذل و عنایات و عطا منبع لطف و کرم جود و سخا

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر
دستگیر ہر دو عالم دستگیر

وہ امیر ابن امیر ابن امیر دو جہان میں بے مثال و بے نظیر
لطف سے بر ہر صغیر بر کبیر سایہ گستر جون مہہ و مہر منیر

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر
دستگیر ہر دو عالم دستگیر

حشر کے دن عاصیان دادرس وحش و طیر و انس و جان کا دادرس
ہم توان ہم ناتوان کا دادرس دادخواہ بیکسان کا دادرس

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر
دستگیر ہر دو عالم دستگیر

دیدۂ جان جہان پیران پیر ہر ہمہ با مہربان پیران پیر
ساکن قصر جہان پیران پیر حکمران قدسیان پیران پیر

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر

دستگیر ہر دو عالم دستگیر

جب سوا نیزہ پہ ہوگا آفتاب اور ہوگا خلق پر حق کا عتاب
اپنے لوگوں کو وہی دیگا جواب نیک و بد کا جس گھڑی ہوگا حساب

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر
دستگیر ہر دو عالم دستگیر

نام لیوا اوس کے با صد امتیاز دولت جاوید سے ہیں سرفراز
درد مندون کا وہی ہے چارہ ساز ذات اوس کی ہے کریم کارساز

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر
دستگیر ہر دو عالم دستگیر

بندے تکلیف سے آزاد ہو خانہ دل عیش سے آباد ہو
خاطر غمگین اوس کی شاد ہو نام کا اوس کا جسے اوراد ہو

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر
دستگیر ہر دو عالم دستگیر

دل سے جو فدوی ہو اوس درگاہ کا کیون نہووے دوست وہ اللہ کا
پوچھنا کیا اس کے عز و جاہ کا معتقد ہے جیسے شاہنشاہ کا

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر
دستگیر ہر دو عالم دستگیر

زیست کو جب تک خدایا ہو قیام سرخرو با آبرو رکھنا مدام
اوس کے صدقے جس سے سب خاص و عام بھیجتے ہیں دل سے صلوٰۃ و سلام

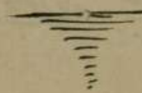
کون یعنی غوث الاعظم دستگیر
دستگیر ہر دو عالم دستگیر

دل کا جو مطلب ہو خاطر خواہ ہو   زندگی جبتک ہو عز و جاہ ہو
حشر میں نعلین کے ہمراہ ہو   اوس سوا کسکی نہ پھر پرواہ ہو
کون یعنی غوث الاعظم دستگیر
دستگیر ہر دو عالم دستگیر

ای نسیم عنبر شمیم خوش خصال   ہے یہی عرضی مرے فرد سوال
اوس سے جو ہے بے نظیر و بے مثال   دستخطوں میں دیکھ کر یہ عرض حال
کون یعنی غوث الاعظم دستگیر
دستگیر ہر دو عالم دستگیر

شرح دستخط اوسکی ایک حرف قبول   دو جہان کی جس سے ہو دولت حصول
کون پہرتا ہے کہو وہان سے ملول   ہے وہ اولاد علی آل رسول
کون یعنی غوث الاعظم دستگیر
دستگیر ہر دو عالم دستگیر

ایک جہان تسخیر اوسکے ہاتھ ہے   کچھ عجب اکسیر اوس کے ہاتھ ہے
خامۂ تقدیر اوسکے ہاتھ ہے   کچھ کرے تحریر اوس کے ہاتھ ہے
کون یعنی غوث الاعظم دستگیر
دستگیر ہر دو عالم دستگیر



ہ

جن کے سر جھکتے در دروازہ پر شاہون کا امیرون کا
بھلا کچھ ہے شمار اوس جای ہم جیسے حقیرونکا
نہیں کچھ حاجت عرض اپنا احوال ان کیخدمت مین
بزنگ آئینہ ہوتا ہے دل روشن ضمیرون کا
حصول دین و دنیا ہے بدولت ایک مرشد کے
زہے طالع کہ ہو جسپر پرسایہ چار پیرون کا
نظام الدین فخر الدین قطب الدین نصیر الدین
کہ کرنے کو اوٹھانا کام ہے ان دستگیرونکا
رضا کیا خوف ہے اب تجھ کو دنیا اور عقبیٰ میں
کہ ہے تو نام لیوا کیسے کیسے بے نظیرون کا

تمت تمام شد

تواریخ

وفات شریف باسم خواجگان چشت ؓ ۔

حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم	حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ
۱۲ ربیع الاول	۲۱ ۔ رمضان
حضرت خواجہ حسن بصری	حضرت خواجہ ابی الفضل عبد الواحد
۴ محرم	۶ صفر
حضرت خواجہ ابی الفیض فضیل	حضرت خواجہ ابراہیم ادہم
۳ ربیع الاول شریف	۱۱ جمادی الاول

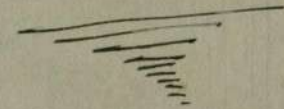
حضرت خواجه سدید الدین حذیفه المرعشی	حضرت خواجه امین الدین ابی هبیره
۱۴ر شوال	۷ر شوال
حضرت خواجه ممشاد علو دینوری	حضرت خواجه ابی اسحاق شامی
۱۴ر محرم	۱۴ر محرم
حضرت خواجه ناصر الدین احمد	حضرت خواجه ابی محمد
غره جمادی الثانی	۱۵ر رجب
حضرت خواجه ناصر الدین ابو یوسف	حضرت خواجه قطب الدین مودود چشتی
۱۳ر رجب	غره رجب
حضرت خواجه مخدوم حاجی شریف زندنی	حضرت خواجه عثمان هارونی
۱ر رجب	۵ر شوال
حضرت خواجه معین الدین چشتی اجمیری	حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی
۶ر رجب	۱۴ر ربیع الاول
حضرت خواجه شیخ فرید شکر گنج	حضرت خواجه نظام الدین محبوب الهی
۵ر محرم	۱۸ر ربیع الثانی
حضرت خواجه نصیر الدین دهلوی	حضرت خواجه کمال الدین علامه
۱۸ر رمضان	۲۷ر ذیقعده
حضرت خواجه سراج الدین	حضرت خواجه علم الدین
۱۲ر جمادی الاول	۲۶ر صفر

حضرت خواجه شیخ محمود	حضرت خواجه شیخ جمال الدین
۲۴ر صفر	۲۰ر ذیحجه
حضرت خواجه شیخ حسن محمد	حضرت خواجه شیخ مظهر الله الصمد شیخ محمد
۱۸ر ذیقعده	۲۷ر ربیع الاول
حضرت خواجه شیخ یحیی مدنی	حضرت خواجه شیخ کلیم الله جهان آبادی
۲۷ر صفر	۲۴ر ربیع الثانی
حضرت خواجه نظام الدین اورنگ آبادی	حضرت خواجه مولانا فخر الدین
۱۲ر ذیقعده	۲۷ر جمادی الثانی

حضرت خواجه مولوی قطب الدین عرف پیارے خان صاحب -

حضرت خواجه نور محمد غریب نواز

۳ر ذیحجه



مجموعهٔ میرزا مهدی خان

۸۱۱ ۸۳